



پیغام عشق

قسمت هزار و صد و هفتاد و ششم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۲ گنج حضور، بخش سوم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۳۶

چون به بستانِ رسی زیبا و خوش

بعد از آن دامنِ خَلقان گیر و کش

هرگاه با فضاگشایی به بوستانِ زیبای حضور رسیدی و درحالی که به خدا زنده هستی، شادی و آرامش بی سبب را تجربه کردی، آن وقت دامنِ مردم را هم بکش و مانند مولانا آن‌ها را به بهشت فضای گشوده شده دعوت کن.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۳۷

ای مُقیمِ حبسِ چار و پنج و شش

نغزجایی، دیگران را هم بکش

[مولانا با کنایه خطاب به انسانی که من ذهنی دارد، می گوید: ای کسی که در حبس محدودیت ذهنیت هستی و هنوز در بند چهار بعد، پنج حس و شش جهت جغرافیایی جهان مادی اسیری، عجب جایگاه خوبی داری دیگران را هم به آن جا ببر. اگر شما در من ذهنی به سر می برید و وضعیت بدی دارید، فقط روی خودتان کار کنید و هیچ کس را نصیحت نکنید.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۳۰

آشنایی گیر شب‌ها تا به روز

با چنین استاره‌های دیوسوز

شب تا صبح ابیات مولانا را بخوان چراکه اگر مرتب این ابیات را تکرار کنی، خواهی دید که همچون ستاره‌های دیوسوزی در آسمان درون شما می درخشند و آثار منفی دیو من ذهنی را خنثی می کنند. آن‌ها از شما در مقابل شیطان و عواملش که



سعی در بسته شدن فضای درون و نگه داشتن شما در ذهن دارند، محافظت کرده و با باز کردن فضای درون شما تأثیر مزاحمت آنان را خنثی می‌کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۳۱

هر یکی در دفع دیو بدگمان

هست نفت انداز قلعه آسمان

*نفت اندازنده: کسی که آتش می‌بارد.

نقش هریک از این ابیات در دفع دیو بدگمان من ذهنی بدین صورت است که گویی بر سر تمام من‌های ذهنی و عوامل شیطان که می‌خواهند شما را از قلعه آسمان یکتایی خارج کنند، گلوله‌های آتشین می‌بارد. در واقع هرگاه من ذهنی بخواهد با استفاده از الگوها و ابزارهای مختلفی همچون توقع، حرص، خشم و ملامت روی شما تأثیر مخرب گذاشته و به ذهن بکشد، ابیات مولانا این شناسایی را به شما می‌دهند که هشیارانه فضا را باز کنید و واکنش نشان ندهید.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۴۸

ای لولیان لالا، با لا پریده بالا

وارسته زین هیولا، فارغ ز چون و چندی

*لولیان: جمع لولی به معنی سرمست، با نشاط

ای زیبارویان «لالا» که از طریق فضاگشایی و لا کردن من ذهنی و هرچیزی که ذهن نشان می‌دهد به فضای گشوده شده پریده‌اید، شما از شر هیولای من ذهنی رها شده و از چون و چندی ذهن فارغ و آسوده گشته‌اید. [اگر هنوز تبدیل به لولی شاد و سنگول نشده‌اید، بدانید که خاصیت ارتعاش شادی در شما وجود دارد اما من ذهنی با فضا بندی اجازه بروز آن را به شما نمی‌دهد. بنابراین مرتب باید من ذهنی را «لا» کنید و همراه آن نشوید، زیرا محکوم به فناست.]



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷

چونکه سرکه سرگی افزون کند

پس شکر را واجب افزونی بود

*سرگی: ترشی

اگر من ذهنی از طریق ایجاد موج درد در جهان سرکه اضافه می‌کند، شما باید فضا را باز کنید تا شادی بی‌سبب به صورت شکر از فضای گشوده‌شده جاری شود و درد را کاهش دهد. [یک جنبهٔ مردن نسبت به من ذهنی، کاهش درد است. ما باید به هم کمک کنیم تا از طریق فضاگشایی مشغول درمان دردهایی که با من ذهنی ساخته‌ایم، شویم.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

چون ز زنده مُرده بیرون می‌کند

نفس زنده سوی مرگی می‌تند

خداوند هر لحظه به وسیلهٔ قانون «قضا و کُن فکان» از هشیاری اصیلِ خودش که از جنس شادی است، مردگی و غم را بیرون می‌کند تا جنس اصلی خود را در همه چیز به معرض نمایش بگذارد، بنابراین آن قسمتی از انسان که به درد مرتعش شده و مقاومت دارد، دائماً به خودش ضرر می‌زند و نهایتاً خودش را نابود می‌کند. [بهتر است انسان هرچه زودتر با جدی نگرفتن من ذهنی و فکرهايش از آن جدا شود، وگرنه همراه با من ذهنی نیست و نابود خواهد شد.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۳۱

اندیشه‌ات جایی رَوَد و آنکه تو را آنجا کَشَد

ز اندیشه بگذر چون قضا، پیشانه شو، پیشانه شو



اگر فکرهایت خارج از اراده و کنترل تو به سوی همانیدگی های مختلف می رود و تو را نیز به دنبال خود می کشاند، در این صورت بنده من ذهنی هستی. این وضعیت درستی نیست، یک لحظه ساکت شو و به دنبال ذهنت نرو تا با قضا یکی شوی و در راه رسیدن به منظور اصلی ات از آمدن به این جهان، پیش روی.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۵

هر که را دیو از کریمان وا برد

بی گسش یابد، سرش را او خورد

دیو من ذهنی هر کس را که از محضر بزرگانی چون مولانا و کسانی که روی خود کار می کنند، دور سازد، در این صورت او را تنها گیر آورده و از طریق بالا آوردن هیجانها و فکرها می خرد، گویی سر خردش را می خورد، زندگی اش را می بلعد و به درد، مسئله و مانع تبدیل می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۶

یک بدست از جمع رفتن یک زمان

مکر شیطان باشد، این نیکو بدان

*بدست: وجب

[ای انسان] این را خوب بدان، به اندازه یک وجب از جمع دوستان معنوی دور بودن و از ارتعاش قرین نیک خود را بی نصیب کردن، مکر شیطان یا همان نیروی همانیدگی جهان است [که با ایجاد درد اجازه نمی دهد انسان از او جدا شده و به سوی خداوند برود]. [در اصل ما در من ذهنی زیر نفوذ شیطان هستیم. همین امر باعث می شود تا مرکزمان که از جنس جسم و درد است، هم جنس خود را جذب کند و به سمت درد و فضای همانیدگی بیرون کشیده شود. همچنین کسی که روی خودش کار می کند، شیطان از طریق من ذهنی خودش یا اطرافیان به او حمله کرده و باعث می شود تا از گروه های معنوی جدا شود].

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۲

آن سلیمان، پیشِ جمله حاضرست

لیک غیرت چشم‌بند و، ساحرست

آن سلیمان که نماد خداوند است، دائماً نزد همگان حضور دارد اما تا زمانی که انسان از جنس من‌ذهنی باشد، از طریق همانیدگی‌ها ببیند و مشغول پریدن از فکری به فکر دیگر باشد، قانون غیرت زندگی چشمِ عدمش را می‌بندد و او را جادو می‌کند تا نتواند خداوند را ببیند و وارد دریای یکتایی شود. [قانون غیرت خداوند می‌گوید تا زمانی که فضای درونت را نگشایی و مرکزت را عدم نکنی، نمی‌توانی خداوند را ببینی و به او زنده شوی.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۳

تا ز جهل و، خوابناکی و، فُضول

او به پیشِ ما و، ما از وی مَلول

*فُضول: بسیار یاوه‌گو

*مَلول: افسرده، اندوهگین

بنابراین خصوصیاتِ چون جهل و نادانی، فرو رفتن در خواب ذهن و زیاده‌گویی توسط من‌ذهنی باعث می‌شود، تا درحالی که خداوند نزدیک ماست، ما او را نبینیم، حوصله‌مان از او سر برود و نهایتاً خسته و دلخور شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴

آینه‌ت، دانی چرا غمّاز نیست؟

زآنکه زنگار از رُخس ممتاز نیست



آیا می‌دانی چرا آینه درونت اسرار و حقایق زندگی را نشان نمی‌دهد؟ برای این که براساس هشیاری جسمی می‌بینی و هنوز زنگار همانیدگی‌ها را از روی آینه دلت پاک نکرده‌ای. [تنها با استمرار در فضاگشایی می‌توانی زنگ همانیدگی را از آینه درونت پاک کنی.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۸۸

صلا رندان دگر باره، که آن شاه قمار آمد

اگر تلیس نو دارد، همان ست او که پار آمد

* تلیس: پوشاندن، فریب و خدعه به کاربردن، پوشاندن حقیقت امری، روپوش

* پار: پارسال

مولانا در این بیت از رندان، آن‌هایی که با پاره کردن بند همانیدگی‌ها در این لحظه آزاد شده‌اند، دعوت می‌کند و می‌گوید فضای درون را در برابر اتفاق این لحظه بگشایید که آن شاه قمار یعنی خداوند آمده و می‌خواهد مرکزتان را عدم کند. گرچه در لباسی نو و به صورت وضعیت جدید در این لحظه خود را نشان داده، ولی او همان است که در روز آلت آمده بود. [پس این لحظه همان لحظه الست است. هر چند افکار و بدن ما تغییر می‌کند اما این لحظه همیشه باقی است و درصدد این است تا با اتفاقات به ما پیغامی برساند که با فضاگشایی همانیدگی‌ها را در برابر خداوند ببازیم در غیر اینصورت او همه را خواهد گرفت. چراکه او همیشه برنده است.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۸۸

ز رندان کیست این کاره؟ که پیش شاه خون خواره

میان بنده دگر باره که اینک وقت کار آمد

* این کاره: اهل عمل، اهل کار



*میان بستن: سخت پی انجام کاری بودن، کمر همت بستن

از میان رندان، انسان‌های عاشق و فضاگشا چه کسی اهل کار است تا پیش یگانه قمارباز قهار زندگی همانیدگی‌ها را ببازد؟ چه کسی حاضر است تا همانطور که در روز آلت متعهد شده، باز هم تلاش کند تا با شناسایی همانیدگی‌ها آن‌ها را در برابر شاه خون‌خواره یا خداوند بیاندازد و قربانی کند؟ و در این کار بدون اتلاف وقت هر لحظه با ابزار فضاگشایی و تعهد به مرکز عدم، با خداوند که در صدد ریختن خون همانیدگی‌هاست همکاری کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۸۸

بیا ساقی سبک‌دستم، که من باری میان بستم

به جان تو که تا هستم مرا عشق اختیار آمد

*سبک‌دست: چابک‌دست، دست مبارک و خوش‌یمن

[انسان فضاگشا خطاب به زندگی می‌گوید] ای ساقی سبک‌دست و خوش‌یمن، بیا که من مرکز را عدم کرده و متعهد شده‌ام در این لحظه، که معادل آلت است، دیگر همانیدگی‌ها را به مرکز راه ندهم. به جان تو سوگند می‌خورم تا زمانی که زنده هستم فقط عشق را انتخاب می‌کنم یعنی لحظه‌به‌لحظه فضا را باز کرده و با تو به وحدت می‌رسم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۶

پس ریاضت را به جان شو مشتری

چون سپردی تن به خدمت، جان بری

[پس درعین حال که من ذهنی دردساز و مانع‌ساز داری که همیشه به دنبال خراب کردن زندگی خود و دیگران است] اگر زندگی خواست تا دید تو را تغییر دهد، سختی و درد هشیارانه را با جان و دل قبول کن. حتی اگر متوجه این تغییر نمی‌شوی،



صبر داشته باش و در این راه بمان. وقتی متعهدانه و با فضاگشایی من ذهنی‌ات را در این مسیر ساکت کردی، در این صورت از گرفتار شدن در دام همانیدگی‌ها جان سالم به در می‌بری.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۷

ور ریاضت آیدت بی اختیار

سر بنه، شکرانه ده، ای کامیار

ای کامروا، اگر بدون انتخاب و اختیار تو زندگی سختی یا چالشی را در جهت شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها برایت پیش آورد، با من ذهنی شکایت نکن، بلکه فضا را باز کن و با انداختن سر من ذهنی شکرانه بده یعنی پیغام زندگی را دریافت کن و بدان که راه را درست نمی‌رفتی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۸

چون حقت داد آن ریاضت، شکر کن

تو نکردی، او کشیدت ز امر گن

هرگاه خداوند برایت سختی پیش آورد تا با کشیدن درد هشیارانه همانیدگی‌هایت را بیندازی، شکر کن. زیرا تو این ریاضت را به اختیار خودت انتخاب نکردی، بلکه خداوند از آن جایی که هر لحظه می‌خواهد به انسان‌ها کمک کند، تو را با امر «گن»، «بشو و می‌شود» به درد هشیارانه واداشته تا همانیدگی‌ها را از مرکزت برانی.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: فاطمه



منابع: برنامه ۹۵۲ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتابهای تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۲ گنج حضور، بخش چهارم (۱)

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۳

مُرْتَضی را گفت روزی یک عَنود

کو ز تعظیمِ خدا آگه نبود

*عَنود: ستیزه‌گر، مُعاند

روزی یک من‌ذهنی ستیزه‌گر که هیچ درکی از عظمت و بزرگی خداوند نداشت، یعنی نمی‌دانست که این جهان و از جمله شخص او به‌وسیلهٔ عقل خدا یا زندگی اداره می‌شود، خطاب به کسی که هر لحظه رضا داشت و با فضاگشایی مرکزش را عدم کرده و از عقل و خرد فضای گشوده‌شده استفاده می‌کرد، برای امتحان گفت [درواقع این داستان گفت‌وگویی است بین من اصلی ما که رضا دارد و جنس خود را به‌عنوان زندگی شناسایی کرده‌است و من‌ذهنی ستیزه‌گر ما که درکی از بزرگی خداوند نداشت و با دلیل و برهان ذهنی در پی اثبات وجود خداوند است].

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۴

بر سرِ بامی و قصری بس بلند

حفظِ حق را واقفی ای هوشمند؟

ای هشیار، اگر در بالای یک بام یا قصر بسیار بلند باشی، باز هم به قدرت حفظ‌کنندگی خداوند به همان اندازه که بر روی زمین ایستاده‌ای، اطمینان داری؟ یعنی حالت اطمینان تو به حفظ و یاری خدا در محل خطر و آرامش یکسان است؟ [در حقیقت من‌ذهنی ستیزه‌گر از من اصلی این سؤال را می‌کند که اگر تو از پایگاه شرف و یکی بودن با خداوند به ذهن و جدایی بیفتی، آیا می‌میری یا خداوند تو را حفظ می‌کند؟]



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۵

گفت: آری او حفیظ است و غنی

هستی ما را ز طفلی و منی

انسان زنده شده به زندگی در پاسخ گفت: «بله، البته که خداوند بی نیاز از عقل من ذهنی است و ما را به عنوان هشیاری خالص و امتداد خودش از طفل بودن و منیت، یعنی عقل من ذهنی حفظ می کند، اما به شرطی که با فضاگشایی و عدم کردن مرکزمان، هر لحظه با او یکی باشیم.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۸

چیست تعظیم خدا افراشتن؟

خویشتن را خوار و خاکی داشتن

*تعظیم: بزرگداشت، به عظمت خداوند پی بردن

درک بزرگی خداوند، تسلیم و فضاگشایی چیست؟ این است که ما با خاموش کردن ذهن، عمیقاً بفهمیم این دید و عقل من ذهنی به درد نمی خورد و به جز درد، مسئله و خرابکاری نتیجه دیگری ندارد. بنابراین ما باید با عدم کردن مرکزمان و به کار بردن تدبیر خداوند، عقل جزوی ذهن را خوار و کوچک کرده و با آهنگ زندگی پیش برویم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۹

چیست توحید خدا آموختن؟

خویشتن را پیش واحد سوختن

یادگیری توحید و یکتایی خداوند چیست؟ سوزاندن وجود موهوم من ذهنی با فضاگشایی در کوره یکتایی خداوند. [بنابراین برای درک یکتایی خداوند ما باید با فضاگشایی، مرکزمان را از همانیدگی ها خالی کرده و جنس خودمان را



به عنوان امتداد زندگی شناسایی کنیم. یعنی اقرار کنیم که ما من ذهنی نیستیم و فقط یک هشیاری یا زندگی وجود دارد که ما هم با او یکی هستیم.]

(قرآن کریم، سوره توحید (اخلاص) (۱۱۲)، آیه ۱)

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ.»

«بگو: اوست خدای یکتا»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۰

گر همی خواهی که بفروزی چو روز

هستی همچون شب خود را بسوز

ای انسان، اگر می خواهی مثل روز روشن و فروزان شوی و شادی بی سبب زندگی را تجربه کنی، در این صورت با فضاگشایی وجود موهومی من ذهنی ات را که همچون شب تیره و تاریک است، پیش خداوند هستی بخش بسوزان.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۶

گفت: خود را اندر افکن هین ز بام

اعتمادی کن به حفظ حق تمام

آن من ذهنی ستیزه گر از روی شیطنت و غرض به انسان فضاگشا گفت: «حالا که خداوند تا این درجه حفظ کننده است و تو به حفاظت او ایمان داری، خود را از بالای این بام به پایین بیفکن و بر حفظ و حراست الهی اعتماد داشته باش.» [در واقع ما در من ذهنی برای اثبات وجود خدای توهمی، هر لحظه من اصلی مان را به عنوان امتداد زندگی مورد امتحان قرار می دهیم. در حالی که اگر ما با فضاگشایی از بزرگی خدا آگاه شویم، می فهمیم درحقیقت این امتحان کننده که من ذهنی ماست اصلاً نباید وجود داشته باشد.]



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۷

تا یقین گردد مرا ایقانِ تو

و اعتقادِ خوبِ با بُرهانِ تو

*ایقان: اعتماد، باور، یقین

تا بر من ثابت شود که تو به حفاظتِ خداوند یقین داری و اعتقادات بر این امر، کامل و درست است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۸

پس امیرش گفت: خامش کن، برو

تا نگردد جانت زین جرأتِ گرو

انسان زنده شده به زندگی در پاسخ گفت: به این صحبت‌های ذهنی پایان بده و راهت را بگیر و برو تا این گستاخیات که جرأت می‌کنی به جای فضاگشایی و استفاده از خرد زندگی با عقل من ذهنی حرف بزنی، به قیمتِ جانت تمام نشود، یعنی هشیاری حضورت در ذهن نمیرد. [به عبارتی یقین و اعتقاد و برهان من ذهنی همه خرافات بوده و از جنس ذهن است و اعتماد کردن به حفظ حق براساس سبب‌سازی ذهن توهمی بیش نیست].

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۰

قومِ دیگر می‌شناسم ز اولیا

که دهانشان بسته باشد از دعا

[مولانا می‌گوید: قوم دیگری از اولیا را می‌شناسم که دهانشان از دعا بسته است. یعنی با فضاگشایی و مرکز عدم، نسبت به آن چه قضا تعیین می‌کند رضا دارند و برای دفع آن قضا دعا نمی‌کنند.]



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۱

از رضا که هست رام آن کرام

جُستنِ دفعِ قضاشان شد حرام

*کرام: جمع کریم، به معنی بزرگوار، بخشنده، جوانمرد

از آن جا که آن‌ها به مقام رضا رسیده‌اند، یعنی می‌دانند تنها رضاست که آن‌ها را از چنگ قضای الهی می‌رهاند، بنابراین نه تنها دعا کردن برای دفع قضا را بر خود حرام می‌دانند، بلکه با فضاگشایی ولو همراه با درد هشیارانه باشد، به قضا تن درمی‌دهند تا پیغام آن را دریافت کنند. [«رضا» یعنی من با توجه به اتفاق این لحظه بدون قضاوت و مقاومت، اشتباهم را شناسایی کرده و تصحیح می‌کنم.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۲

در قضا ذوقی همی بیند خاص

کفرشان آید طلب کردن خلاص

آن‌ها با فضاگشایی در برابر قضای الهی چنان ذوق و لذتی را تجربه می‌کنند که دعا کردن برای رهایی از آن قضا را برابر با کفر نسبت به خداوند می‌دانند. [در واقع «قضا» فکر و طرح خداوند برای زنده کردن ما به بی‌نهایت خودش است. بنابراین ما باید در برابر هر چیزی که الآن اتفاق می‌افتد ولو به‌نظر ذهنمان غلط باشد، رضا داشته و فضاگشایی کنیم تا پیغام زندگی را گرفته و خودمان را تغییر دهیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۳

حُسنِ ظَنّی بر دلِ ایشان گشود

که نپوشند از غمی جامهٔ کبود



خداوند بر دل اولیا یعنی کسانی که در برابر قضای الهی رضا داشته و فضاگشایی می کنند فکر زیبا و خردمندانه‌ای جاری می کند، به طوری که می دانند زندگی با به وجود آوردن هر قضا در حال گشودن دل آن هاست، بنابراین در غم حاصل از کم شدن همانیدگی ها جامه تیره به تن نکرده و عزا نمی گیرند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۹

کی رسد مر بنده را که با خدا

آزمایش پیش آرد زابتلا؟

بنده حقیر چگونه ممکن است شایستگی آن را داشته باشد که به خاطر مریضی ذهنی اش خداوند را امتحان کند؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۰

بنده را کی زهره باشد کز فُضول

امتحان حق کند ای گیج گول؟

*فُضول: فضولی و گستاخی

ای من ذهنی نادان که در فکر و درد همانیدگی ها گم گشته‌ای و بر حسب پندار کمال عقل خودت را بالاتر از عقل خدا یا زندگی می پنداری، بنده کی و به چه جرأتی می تواند از روی فضولی و گستاخی، خداوند را امتحان کند؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۱

آن، خدا را می رسد کو امتحان

پیش آرد هر دمی با بندگان

حق امتحان کردن، شایسته مقام خداوند است تا او هر لحظه بندگان خود را مورد امتحان قرار دهد.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۲

تا به ما، ما را نماید آشکار

که چه داریم از عقیده در سرار

*سرار: باطن، نهانخانه، دل یا مرکز انسان

تا خداوند از طریق این امتحان‌ها به ما آشکارا نشان دهد که در نهان‌خانهٔ دلمان چه فکری داریم و مرکزمان از جنس چیست.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۳

هیچ آدم گفت حق را که تو را

امتحان کردم درین جرم و خطا؟

آیا هیچ وقت حضرت آدم به خداوند گفت که من دانسته دچار خطا و لغزش شدم تا تو را امتحان کرده و نهایت فضاگشایی تو را ارزیابی کنم؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۴

تا بینم غایتِ حِلْمتِ شَها

اَه، که را باشد مجالِ این؟ که را؟

*حِلْم: بردباری، فضاگشایی



[حضرت آدم بعد از ارتکاب جرم نگفت که] «ای پادشاه عالمیان، من تو را با این هدف امتحان کردم که نهایتِ فضاگشایی تو را نسبت به خطا و لغزشم ارزیابی کنم.» [سپس مولانا می گوید:] تأسف بر این اندیشهٔ بد و مضر، آخر چه کسی جرأت امتحان کردن خدا را دارد؟ چه کسی؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۵

عقل تو از بس که آمد خیره‌سر

هست عذرت از گناه تو بتر

[مولانا از زبان معشوق یا خداوند، خطاب به عاشق که من ذهنی دارد می گوید:] عقل من ذهنی تو از بس پندار کمال دارد و گستاخ است، عذرهای تو نیز بدتر از گناهت است، یعنی با وجودی که می دانی اشتباه کرده‌ای به جای عذرخواهی ادعا می کنی که برای امتحان کردن خدا آن اشتباه را مرتکب شدم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۶

آن که او افراشت سقف آسمان

تو چه دانی کردن او را امتحان؟

تو چگونه می توانی با عقل من ذهنی ات آن خدایی را مورد امتحان قرار دهی که سقف آسمان بیرون را برافراشته و یک فضای بی نهایت در درون انسان به وجود آورده است تا از طریق او به خلاقیت پردازد و خلق کند؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۷

ای ندانسته تو شرّ و خیر را

امتحان خود را کن، آنکه غیر را



ای کسی که با عقل من ذهنی قدرت تشخیص خیر و شر را نداری ولی می خواهی انسانی دیگر و حتی زندگی را امتحان کنی؛ اول بهتر است با فضاگشایی خودت را امتحان کنی که این لحظه از جنس زندگی هستی یا از جنس من ذهنی، بعد دیگری را. [درواقع خیر یعنی آن چیزی که از فضای گشوده شده می آید و شر آن چیزی است که از من ذهنی می آید. بنابراین ما باید هر لحظه با فضاگشایی خودمان را امتحان کنیم که انعکاس فکرهایمان از زندگی می آید یا از من ذهنی؟ و نتیجه اش در بیرون چیست؟]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۸

امتحان خود چو کردی ای فلان

فارغ آیی ز امتحان دیگران

ای انسان، در هر وضعیتی قرار داشته باشی، اگر خودت را امتحان کنی در این صورت دیگران را امتحان نخواهی کرد، زیرا با امتحان خودت می فهمی چه کسی هستی و از کجا آمده ای. درمی یابی مانند دانه شکر جنسیت خداگونه داری و می توانی به زندگی زنده شوی و بدین ترتیب امتحان مردم را رها می کنی. [سخت است اصلاً کاری به دیگران نداشته باشیم و هیچ کس را امتحان نکنیم و فقط خودمان را مورد امتحان قرار دهیم. اما باید بدانیم خدا هر لحظه ما را امتحان می کند و نباید وقت را در توهم ذهن تلف کنیم. وقتی شروع به امتحان خود می کنیم عیب هایمان آشکار می شود و می بینیم چرا و چطور از دیگران بدمان می آید. می فهمیم کامل و بی نقص نیستیم و اگر کسی حالمان را بد می کند ایراد از ماست، زیرا آن جنس در ما وجود دارد؛ درست برخلاف پندار کمال من ذهنی که می گوید «آدمی بهتر از من پیدا نمی شود. آدمها پر از ایرادند اما من به زندگی زنده شده ام و پر از عشق و سخاوتم!»، در حالی که زیر این ظاهر پُر از کثافت است.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۹

چون بدانستی که شکر دانه ای

پس بدانی کاهل شکر خانه ای



وقتی فضا را باز کردی و متوجه شدی که هیچ کس در بیرون به عنوان من ذهنی نمی تواند خودش را عوض کند، می فهمی دانه شکر هستی و امتداد خدا و از جنس اوئی. به این هم پی می بری که اهل تون حمام ذهن نیستی و در فضای درد قرار نداری، بلکه اهل دریای یکتایی هستی و در شکرخانه فضای یکتایی مستقری که شکرها از آن جا می آید. [به بیان مولانا ایرادهایی که لحظه به لحظه به ذهن انسان می رسند در واقع مهمان هایی هستند که با خود پیغام آزادی آورده اند. انسانی که پیغام را دریافت می کند و به کار می برد از ذهن آزاد شده و می فهمد اهل شکرخانه است.]

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها

گوینده: فرزانه

منابع: برنامه ۹۵۲ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com